

فصل‌نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۴، شماره ۵۴، زمستان ۱۴۰۱، صص ۱۷۳-۱۹۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۷/۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۸/۱۲

(مقاله پژوهشی)

DOI: [10.30495/dk.2022.697630](https://doi.org/10.30495/dk.2022.697630)

بررسی و تحلیل نقش دلالة در داستان زال و رودابه از شاهنامه فردوسی با رویکرد به

مؤلفه‌های مددکاری فردی

فرخ‌رو شهابی^۱، دکتر رضا اشرف‌زاده^۲، دکتر بتول فخراسلام^۳

چکیده

در متون حماسی، دلالة یا میانجی زنی است که شخصیت‌های اصلی را در برابر مشکلات راهنمایی می‌کند و موجب رشد و تعالی آن‌ها در ابعاد جسمانی و روانی می‌شود. در دنیای امروز، این نقش برای مددکاران در زندگی روزمره تعریف شده است. وجه اصلی شباهت دلالة و مددکار، یاری‌رسانی به افراد نیازمند است. در این تحقیق که با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و روش توصیفی-تحلیلی پرداخته شده، نقش دلالة در داستان زال و رودابه از شاهنامه فردوسی، با رویکرد به شخصیت سیندخت و مبنای نظری مددکاری فردی کاویده شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که اصلی‌ترین رسالت سیندخت در داستان، تضمین پیوند میان زال و رودابه و فراهم‌آوردن بسترهای لازم برای زاده شدن رستم و جهت‌دهی به مسیر حماسه است. همچنین، او با شخصیت‌شناسی دقیق و آسیب‌شناسی مشکل و بحران پیش‌آمده، مانع از شکل‌گیری نبردی خونین میان ایرانیان و حکومت کابل شده است. در این داستان، بازخوانی خویشکاری‌های سیندخت، مبین حضور چشم‌گیر زنان در عرصه‌های سیاسی-اجتماعی (نقش فراجنسیتی و ورای هنجارهای موجود) و نیز، نقش‌آفرینی در مسائل عاشقانه (نقش سنتی) است. سیندخت نماینده زنی پویا و تأثیرگذار در بهبود مناسبات بینافردی و اجتماعی است. افزون بر سیندخت، زن‌نامه‌رسان هم در آغاز داستان، زال و رودابه را به هم نزدیک کرده و دل آن‌ها را به هم پیوند زده است.

واژگان کلیدی: شاهنامه فردوسی، زال و رودابه، مددکاری فردی، دلالة، میانجی‌گری، سیندخت.

^۱ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

farrokhroo.shahabi.n@gmail.com

^۲ استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران. (نویسنده مسؤل)

drreza.ashrafzadeh@gmail.com

^۳ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران.

bt_fam12688@yahoo.com



مقدمه

بررسی متون ادبی در دو دهه گذشته ابعاد جدیدی پیدا کرده و از محدوده بررسی‌های ادبی فراتر رفته است. به این معنا که اهل ادب برای تبیین و تحلیل دقیق متون خلق‌شده از دستاوردهای دانش‌های دیگر هم استفاده کرده‌اند و به نتایج قابل توجهی رسیده‌اند که پیش از این نامکشوف باقی مانده بود. علوم اجتماعی و زیرشاخه‌های متعدد آن، از جمله رشته‌هایی است که بازتاب گسترده‌ای در ادبیات دارد. از آنجا که ادبیات در هر کشوری، در انعکاس بخشی از شرایط اجتماعی مؤثر بوده، از این قابلیت برخوردار است که با توجه به یافته‌های علوم اجتماعی بررسی شود. یکی از موضوعاتی که در مباحث جامعه‌شناختی مورد بررسی قرار می‌گیرد، مددکاری اجتماعی (و فردی) است. حرفه‌ای که در بهبود کیفیت زندگی افراد نقش مؤثری دارد و مانع اضمحلال فکری و رفتاری آن‌ها می‌شود. مددکاران به دلیل گذراندن آموزش‌های مرتبط با مهارت‌افزایی اجتماعی و فردی و نیز، بهره‌مندی از دانش لازم در زمینه‌های خانوادگی، می‌توانند در نقش میانجی، دو طرف درگیر اختلاف را با مبانی مذاکره اصولی آشنا کنند و اختلاف میان افراد را به رابطه‌ای دوستانه بدل نمایند و قدرت حل مشکلات را در افراد پدیدار سازند. نقش اصلی مددکاران اجتماعی این است که در زمان بروز درگیری‌ها، افراد را به آشتی‌جویی دعوت کنند و زمینه‌های لازم را برای تحقق این امر فراهم آورند. هدف اصلی آن‌ها تعیین حقیقت ماجرا و داوری میان افراد نیست، بلکه قصد دارند با ارتقاء سطح شناختی مددجویان، طرز نگاهشان را به زندگی با تغییرات مطلوب همراه نمایند. مددکاران در این فرآیند حساس، هرگز دخالت مستقیم در تصمیم‌گیری‌های طرف دعوا ندارند و جانبداری غرض‌ورزانه در میانجیگری آن‌ها دیده نمی‌شود. اگرچه مددکاری اجتماعی (و فردی) جزو حرفه‌های نوظهور در دوران معاصر به شمار می‌آید، ولی نمودهای آن همواره در زندگی آدمی و فرهنگ‌های گوناگون دیده می‌شود و سابقه‌ای طولانی در جوامع بشری دارد. از آنجا که ادبیات یکی از تجلی‌گاه‌های مباحث مرتبط با فرهنگ و جامعه است، نشانه‌های مددکاری (اجتماعی و فردی) در آن، به صورت صریح و غیرمستقیم هویدا است.

با وجود فراگیری فرهنگ مردسالار در جامعه ایرانی، در برخی متون کلاسیک ادبی فارسی، شاهد حضور زنان در عرصه‌های مختلف خانوادگی و اجتماعی هستیم. آن‌ها هم‌پای مردان در جریان‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ... نقشی پویا و کنش‌مند دارند و در بسیاری

از موارد، برتر از مردان عمل می‌کنند. در آثار حماسی به ویژه شاهنامه فردوسی می‌توان مصداق‌های بیشتری برای این موضوع پیدا کرد. فردوسی با نگاهی مطلوب و همراه با احترام به زنان کنشگر، داستان‌های خود را پیش برده و به نظم درآورده است. یکی از نقش‌های مرتبط با زنان در شاهنامه، دلاله بودن آنان است. آن‌ها در مراحل گوناگون داستان‌ها ظاهر می‌شوند و با میانجیگری در بحران‌های پیش‌آمده، شرایط را بهبود می‌بخشند و کیفیت زندگی افراد نیازمند را ارتقا می‌دهند. این ویژگی در داستان زال و رودابه هم دیده می‌شود. ماجرای عشق‌ورزی‌های پهلوان ایرانی با دختر مهرباب کابلی با مخالفت دو طرف مواجه می‌شود و به دلیل وجود پیش‌زمینه‌های دشمنی میان دو قوم، وضعیت مطلوبی ندارد و عاشق و معشوق دچار بحران‌های روحی و جسمی شده‌اند. در این لحظات مایوس‌کننده، حضور دو شخصیت زن یعنی سیندخت و نامه‌رسان، ضمن آنکه به این پیوند سامان می‌بخشد، مانع بروز درگیری‌های نظامی و بحران‌های سیاسی میان ایرانیان و حکومت کابل می‌شود. به این اعتبار، مسأله اصلی پژوهش حاضر، تبیین عملکرد و نقش‌آفرینی دلاله (سیندخت و نامه‌رسان) در داستان زال و رودابه با رویکرد به مؤلفه‌های مددکاری فردی است تا به این پرسش‌ها پاسخ داده شود که:

- کاربرد مؤلفه‌های مددکاری فردی چه ابعادی از نقش دلاله را در داستان آشکار می‌کند؟
- با توجه به مبانی مددکاری فردی، دلاله چه نقشی در تحولات فردی، اجتماعی و سیاسی داشته است؟

درباره ضرورت و اهمیت تحقیق باید گفت که دلاله در آثار منظوم و منثور ادب فارسی، عمدتاً حضوری فرعی و حاشیه‌ای دارد. به این دلیل، در آثار تحلیلی معاصر، به حضور او اشاره‌ای بایسته نشده است. در حالی که با ژرف‌کاوی این شخصیت در داستان‌ها، متوجه شخصیت اثرگذار او در سیر تطور روایت‌ها خواهیم شد. دلاله‌ها معمولاً سرنوشت شخصیت‌های داستانی را دگرگون می‌کنند و یا دست‌کم، در این تحولات نقشی محوری دارند. آن‌ها در مواقعی که شخصیت‌ها به دلایل گوناگون از عهده تصمیم‌گیری‌های عظیم برنمی‌آیند، نقش‌آفرینی می‌کنند. از این‌رو، در تکامل جسمانی و معرفتی افراد مؤثر هستند و آن‌ها را برای حضوری مفید در جامعه آماده می‌کنند. از سوی دیگر، مددکاری فردی هم در جامعه چنین نقشی را ایفا می‌کند. بازخوانی نقش دلاله در داستان زال و رودابه بر اساس مؤلفه‌های مددکاری فردی، موجب نگرش تازه‌ای به عملکرد شخصیت‌هایی از این دست در داستان‌های فارسی

می‌شود. افزون بر این، نقش سیندخت در جهت‌گیری حماسه با جزئیات بیشتری بررسی می‌شود.

پیشینه تحقیق

تاکنون در هیچ پژوهشی نقش دلالة در شاهنامه فردوسی، خاصه داستان زال و رودابه بررسی نشده است که این خلأ پژوهشی بر جنبه‌های نوآورانه مقاله حاضر می‌افزاید. با این حال، محمدی (۱۳۸۰)، در مقاله‌ای با عنوان «نقش دایه در داستان‌های عاشقانه ایرانی»، حضور این شخصیت را در آثار برجسته غنایی فارسی بررسی کرده است. از دید او، پرورش فرزندخوانده، زمینه‌سازی برای شکل‌گیری روابط عاشقانه، عشق‌ورزی به فرزندخوانده و بدل شدن به عاشق دلباخته، مهم‌ترین مسائلی است که می‌توان درباره دلالة به آن رسید. مباشری (۱۳۸۹)، در مقاله‌ای با عنوان «بررسی سیمای عجزه در ادب فارسی»، به جنبه‌های مختلف شخصیت پیرزنان از جمله گرایش به عرفان، جنگاوری، داستان‌گویی، دلالة‌گری، جادوگری و ... اشاره کرده است. همچنین، تشکری و همکاران (۱۳۹۶)، در مقاله خود با عنوان «شخصیت دایه و دلالة در داستان‌های شفاهی و رسمی» به این نتیجه رسیده‌اند که میانجیگری میان عاشق و معشوق، یاری رساندن به دلدار و دلداده برای رسیدن به وصال، عیاری و شجاعت و یاری کردن مبارزان، فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی، نجات جان فرزندخوانده از جمله کارهای دلالة است. در این مقالات، عملکرد دلالة بر اساس مؤلفه‌های مددکاری فردی بررسی نشده و تنها اشاره‌ای سطحی به برخی کنشگری‌های اجتماعی او شده است. نکته دیگر آنکه، برای نخستین بار در این مقاله به نقش سیندخت در گستره حماسه فارسی و شکل‌دهی به سمت‌وسوی آن با رویکرد به مبانی نظری مددکاری فردی پرداخته می‌شود که مسبوق به سابقه نیست.

روش تحقیق

این تحقیق با تکیه به روش توصیفی-تحلیلی پرداخته شده است. برای گردآوری داده‌ها از منابع کتابخانه‌ای و مقالات معتبر استفاده شده است. در این پژوهش، نقش یا نظریه میانجی به عنوان مبنای تحلیل‌ها قرار گرفته است. ساختار مقاله به این ترتیب است که ابتدا مؤلفه‌های مددکاری فردی بر اساس منابع اصلی -که به تعریف و تشریح ابعاد این حرفه پرداخته‌اند- بازگو شده و سپس، کارکرد دلالة در داستان زال و رودابه با تأکید بر شخصیت سیندخت کاویده شده است. هدف این تحقیق، مقایسه میان دلالة و مددکار نیست، بلکه بازنمایی ظرفیت‌های

جدیدی از نقش دلاله در گستره ادب حماسی فارسی با نظر داشت چهارچوب‌های مددکاری فردی است.

مبانی تحقیق

مددکاری فردی

مددکاری فردی یکی از زیرشاخه‌های مددکاری اجتماعی است. «در این حرفه، مددکاران خدمات خود را به افراد نیازمند مراجعه‌کننده و یا ارجاع‌شده ... ارائه می‌کنند و در حقیقت، مخاطب آن‌ها یک فرد می‌باشد. در این روش، مددکار سعی می‌کند مددجو را قادر کند تا خود، مشکلش را حل کند» (سام‌آرام، ۱۳۷۳: ۲۸). در تعریف دیگر آمده است که «مددکاری فردی یعنی کار کردن با افراد در جهت اهدافی که با توجه به ایدئولوژی مددکاری برگزیده شده‌است. مددکاران فردی براساس جهان‌بینی خود از انسان و اجتماع، مددجویان را در جهت سازگاری، شناخت منابع و امکانات به‌سازی یاری می‌دهند» (دابلیومافت و بی‌اشفورد، ۱۳۹۳: ۳۱). هویت مددکاری فردی به خودپنداره‌ای مبتنی بر کار اشاره دارد که شامل ترکیبی از هویت سازمانی، شغلی و سایر موارد است. (ر.ک: Walsh & Gordon, 2008: 285) مددکار فردی روبه‌رو با یک مددجو می‌نشیند و با هدف بازتوان کردن مددجو به ایجاد ارتباط و فعالیت می‌پردازد (ر.ک: پیکارد، ۱۳۷۳: ۱۰۹). مددکار فردی با ارتباطی که ایجاد می‌کند، سعی در شناخت نگرش‌ها و رفتارهای مددجو دارد تا با بازخوردهای درست و دقیقی که نشان می‌دهد، مددجو را به بازتوانی اجتماعی- روانی و مهم‌تر از آن، بازتوانی در ارتباطات اجتماعی برساند (ر.ک: پرلمن، ۱۳۵۳: ۲۱۸). بنابراین، مددکاران فردی سعی دارند این پیام را به مددجو انتقال دهند که او نه تنها عنصری ناکارآمد نیست، بلکه با پی بردن به توانایی‌های جسمانی و روانی خود، قادر به ایجاد تحولات بزرگ در سطح درونی و بیرونی خواهد بود. در مجموع، سودمندی‌های میانجیگری عبارت است از: «بیان نیازها و عواطف و آشکارسازی احساس‌های ناگفته در فضایی منطقی و حمایتی‌شده؛ درک و کشف علاقه، خواست‌ها و اولویت نیازهای طرفین؛ مذاکره اصولی درباره آنچه برای طرفین مهم بوده است؛ فراگیری شیوه‌های حل مشکل و اختلاف، برای اختلاف‌های احتمالی آینده؛ محرمانه بودن و شخصی بودن فرآیند میانجیگری» (آقابخشی، ۱۳۹۳: ۵۹). در مجموع، مؤلفه‌های مرتبط با مددکاری فردی را می‌توان در سه حوزه مورد بررسی قرار داد: (۱) ویژگی‌های مددکار اجتماعی که شامل مواردی چون: نداشتن روابط

صمیمانه قبلی با مددجو، برخورداری از مهارت‌های ارتباطی، متعهد بودن به ارزش‌ها و اصول مددکاری اجتماعی مانند فردیت، خودتصمیم‌گیری، پذیرش، رابطه حرفه‌ای، رازداری و خودآگاهی می‌شود (۲) اهداف مددکاری فردی که شامل موارد ذیل می‌شود: کمک مددکار به مددجو برای پی بردن به توانایی‌ها و استعدادهای خود؛ کمک مددکار به مددجو برای شناخت نسبت به نقاط ضعف و محدودیت‌های خود؛ کمک مددکار به مددجو جهت تشخیص و شناسایی دقیق مشکلات تأثیرگذار در زندگی وی؛ شناسایی منابع، سازمان‌ها و نظام‌های خدمات‌رسانی مرتبط با مشکلات و نیازهای مددجو و ایجاد هماهنگی جهت استفاده مددجو از منابع معرفی شده؛ کمک مددکار به مددجو جهت اولویت‌بخشی و طبقه‌بندی راه‌حل‌ها؛ آشنا کردن مددجو با مشکلات و محدودیت‌های سازمان‌های حمایتی در جریان ارائه خدمات؛ پیشگیری از به وجود آمدن مشکلات مشابه در زمان‌های بعدی؛ میانجیگری بین مددجو و محیط و اشخاص پیرامون وی؛ ایجاد سازگاری بین انسان و محیط (۳) فرایند مددکاری فردی که شامل مراحل ارزیابی و تشخیص مشکل، مداخله در آن، نظارت، خاتمه و پیگیری می‌شود.

نظریه میانجی

میانجیگری، فرآیندی است که در آن، دو طرف اختلاف موافقت می‌کنند به نیت طرح و رفع مشکلات، با حضور مددکار اجتماعی وارد مذاکره شوند. «فرآیند میانجیگری از مراحل گوناگونی می‌گذرد. در آغاز، مراجعان با مددکار اجتماعی ملاقات می‌کنند، درباره اختلاف و سابقه آن اطلاعاتی به او می‌دهند و نقطه‌نظرهای خود را بیان می‌دارند ... در مرحله بعد، اطلاعات لازم جمع‌آوری می‌شود ... مرحله سوم فرآیند، تصمیم‌گیری درباره مسأله‌ای این است که باید حل شود» (آقا بخشی، ۱۳۹۳: ۴۹-۴۸). بنابراین، اصلی‌ترین اقدامی که یک مددکار باید انجام دهد، ایجاد قدرت تصمیم‌گیری در مخاطبان خود است تا بتوانند از شرایط نامطلوب کنونی بیرون آیند و وارد فضا و مرحله جدیدی از زندگی شوند. «فضای حاکم بر مذاکره و میانجیگری، به دور از تنش و فشار است و بر اساس روابط مبتنی بر کنش متقابل و درک مهم و حقوق دیگری انجام می‌شود و امکان ادامه روابط دوستانه را فراهم می‌سازد» (آقا بخشی و نوبخت، ۱۳۸۴: ۷). میانجیگری سودمندی‌هایی دارد که عبارت است از: «۱. بیان نیازها و عواطف و آشکارسازی احساس‌های ناگفته در فضایی منطقی و حمایتی شده» (آقا بخشی، ۱۳۹۳: ۴۹-۴۸). مهم‌ترین دلیلی که می‌تواند بر جنبه‌های سودمندی فعالیت‌های یک مددکار بیفزاید،

مشخص بودن موضوع مورد اختلاف است؛ زیرا در این صورت، می‌توان گام‌های بعدی را برداشت و فرآیندهای میانجیگری را به بهترین نحو، انجام داد. «نقش میانجی مددکار اجتماعی به عنوان یک فرآیند حل اختلاف، هنگامی ثمربخش است که موضوع مورد نزاع، کاملاً روشن باشد و طرف‌های درگیر، به رغم ادعای حقانیت، علاقه‌مند به رسیدن به توافق باشند» (آقابخشی و نوبخت، ۱۳۸۴: ۸).

دلالة / دایه

دلالة یا دایه یکی از شخصیت‌های ثابت در داستان‌های فارسی است که از دوران کودکی در کنار شخصیت اصلی داستان حضور می‌یابد و در عمل شیردهی و تربیت نوزاد دخالت دارد. «از لحاظ ظاهری و جسمی، دایه باید بدنی عضلانی، قامتی متوسط، سینه و گردنی قوی و از نظر فربهی و لاغری، هیکلی متعادل داشته باشد. به ویژگی‌های اخلاقی، اعتقادی، وضع زندگی عاطفی و حتی زیبایی و سلامت ظاهری دایه نیز، همواره توجه شده است» (دانش‌نامه جهان اسلام، ۱۳۹۳: ذیل مدخل). کیفیت حضور دلالة یا دایه در داستان‌های فارسی ثابت و یکسان نیست. با توجه به درون‌مایه داستان‌ها و نقشی که سراینده یا نویسنده برای شخصیت‌های اصلی در نظر گرفته است، دلالة‌ها حضوری کم‌رنگ یا برجسته دارند. «گاهی دایه ... پس از تعلیم و تربیت و رساندن فرد مورد نظر به مکتب و سن رشد و بلوغ، دیگر او را سر و کاری نیست و گاه از بدو تولد تا هنگام مرگ، لحظه به لحظه حضور دارد و در تمام کارها با او مشورت می‌شود» (محمدی، ۱۳۸۰: ۶۲). بنابراین، دلالة در متون ادبی فارسی، برای تربیت و جهت‌دهی درست قابلیت‌های جسمانی و شخصیتی افراد در نظر گرفته شده است.

خلاصه داستان زال و رودابه

در شاهنامه می‌خوانیم که زال به سوی هند سفر می‌کند و در کابل، به دختر ماهروی پادشاه این سرزمین دل می‌بندد. نخستین دشواری این دلدادگی روابط تیره سیاسی ایران و کابل است. ایرانیان، مهرباب کابلی را از نژاد ضحاک ماردوش می‌دانند و خود را از نژادی برتر از تازیان می‌شمارند. زال در کابل به کاخ شاه می‌رود و به نیکی پذیرایی می‌شود. در آنجا وصف دختر مهرباب را می‌شنود و نادیده به او دل می‌سپارد. از سوی دیگر، رودابه نیز، اوصاف جسمانی و ظاهری زال را می‌شنود و به پهلوان ایرانی دل می‌بندد. آن‌ها بی‌آنکه سیندخت، مهرباب و سام مطلع باشند، پنهانی به وصال هم می‌رسند. مدتی بعد، زال تصمیم می‌گیرد تا این عشق را به

پدرش اظهار کند. در ابتدا، واکنش سام منفی است؛ زیرا باور دارد که شاه کابل از نژاد ضحاک است و از دید او، ننگی بالاتر از این پیوند قابل تصور نیست. زال به پدر اصرار می‌کند و از عشق عمیق خود به رودابه سخن می‌گوید و از او می‌خواهد تا شاه منوچهر را راضی کند. از سوی دیگر، در کابل، سیندخت به رفتارهای پنهانی رودابه و ندیمه‌اش مشکوک می‌شود و با تحت فشار قرار دادن دایه، به کنه ماجرا پی می‌برد. واکنش او ترس و التهاب است؛ زیرا از موانع این رابطه عاشقانه باخبر است. مهراب را در جریان قرار می‌دهد. پدر رودابه نیز، از خود بی‌خود می‌شود و می‌هراسد؛ چراکه از حس کین‌خواهی ایرانیان به خوبی آگاه است. در نهایت، سیندخت چاره‌ای می‌اندیشد و قصد می‌کند راهی دربار سام شود و با او در این باره مذاکره کند تا مانع حمله ایرانیان به کابل شود. او با هدایای بسیار به نزد سام می‌رود و مایه‌ها را با بیانی ملایم و اثرگذار شرح می‌دهد. پور نریمان وقتی با رفتار این زن مواجه می‌شود، به این ازدواج رضایت می‌دهد و به سیندخت وعده می‌دهد که شاه منوچهر را راضی خواهد کرد. سیندخت با خرسندی به کابل بازمی‌گردد و خبرهای خوشی برای فرزند و همسر به ارمغان می‌برد. در نتیجه، زال و رودابه به وصال هم می‌رسند و آیین ازدواج ایشان در سیستان برگزار می‌شود. سام پس از این پیوند، از قدرت کناره‌گیری می‌کند و حکومت سیستان را به فرزندش می‌سپارد. مدتی بعد، رستم به واسطه این ازدواج به دنیا می‌آید و مسیر حماسه را در شاهنامه و فرهنگ ایرانی دگرگون می‌کند و شکل نوینی بدان می‌بخشد و به محبوب‌ترین پهلوان شاهنامه فردوسی و فراتر از آن، حماسه ایرانی بدل می‌شود.

بحث

شناخت دقیق مشکلات مددجو و تسلط در برقراری ارتباط با او

یکی از ویژگی‌هایی که هر مددکار فردی باید از آن برخوردار باشد، شناخت پویا و مؤثر نسبت به مشکلاتی است که مددجو با آن روبه‌رو می‌شود. شناخت درست، این فرصت را در اختیار مددکار قرار می‌دهد تا با احاطه کافی به موضوع، تلاشی هدفمند و اثرگذار را برای بهبود کیفیت زندگی مددجو آغاز کند. «هدف از شناخت پویا [در مددکاری فردی]، شناخت و تعیین مشکل و عوامل تقویت‌کننده آن است که می‌تواند جسمانی، روانی یا اجتماعی باشد و نیز، شناخت آثار آن عوامل بر آسایش مددجو» (ابن‌الدین، ۱۳۹۱: ۹۵). مددجویانی که کمک‌های لازم را از مددکاران دریافت می‌کنند، معمولاً به سطح بالاتری از عملکرد می‌رسند و کیفیت

مطلوب‌تری از مهارت‌های خود را ارائه می‌دهند و در نهایت، مهارت‌های غلبه بر مشکل در مددجو به وجود می‌آید. (ر.ک: Yueh- Ching, 2003: 128) بنابراین، مددکاری فعالیتی است که به مددجو یاری می‌رساند تا از روابط اجتماعی بهتر و مؤثرتری بهره‌مند شود و با اجتماع به گونه‌ای سازگار شود که با رضایت خاطر زندگی مفیدی را پی بگیرد (ر.ک: زاهدی‌اصل، ۱۳۹۰: ۶۶). برای تحقق این هدف عالی، مددکار فردی در ابتدا باید از نوع مشکل و میزان آن آگاه باشد تا بتواند راه‌حلی برای گذر مددجو از شرایط کنونی پیدا کند.

سیندخت به صورت اتفاقی با پیکي که از جانب زال به سوی رودابه آمده بود، آشنا می‌شود و با هوشمندی خود به ماجرای عاشقی دخترش و پهلوان ایرانی پی می‌برد. او با شناخت دقیقی که نسبت به مشکل پیش‌آمده پیدا می‌کند، درصدد حل و رفع آن برمی‌آید. یکی از دلایل موفقیت سیندخت در این زمینه، تسلط وی بر دخترش است. این ویژگی در دلالت نامهرسان دیده نمی‌شود. سیندخت به نزد دخترش بازمی‌گردد و به او مژده می‌دهد. رفتارشناسی این زن در چنین برهه حساسی و مقایسه آن با رفتار پیک زن در آغاز داستان، نشان از آن دارد که اگرچه این دو یک رسالت مهم یعنی ایجاد پیوند زناشویی میان دو عاشق و دلباخته (زال و رودابه) را برعهده می‌گیرند، اما سیندخت به دلیل جایگاهی که به عنوان همسر مهراب کابلی دارد، قدرت بیشتری برای مذاکره با سران سیاسی ایران‌شهر همچون سام دارد و سخنان او بهتر شنیده و تحلیل می‌شود. از این رو، با فراغ بال بیشتری نسبت به پیک زن رفتار می‌کند و برآیند اقدامات او نمود بارزتری دارد. عاملی که سیندخت را در بحران به وجود آمده در موضع برتر قرار می‌دهد و این موضوع، زمینه‌ای مناسب را برای نقش‌آفرینی او در سطوح خرد و کلان فراهم می‌کند، اطلاع وی از جزئیات ارتباط دخترش با زال است. او که از عشق‌ورزی رودابه نسبت به زال، کاملاً آگاه است، می‌تواند برنامه‌های متنوعی را برای برون‌رفت از بحران پیش‌رو طراحی و اجرایی کند. او در نخستین گام، دخترش را از وصلت با زال مطمئن می‌کند و این‌گونه، آرامش ذهنی او را فراهم می‌آورد و رودابه را که شخصیتی دژم و افسرده پیدا کرده بود، به وجد می‌آورد و ستایش او را برمی‌انگیزد.

بر دختر آمد سراینده راز
که تو یافتی چونک باید همال ...
کنون هرچه جستی همه یافتی
سزای ستایش به هر انجمن

چو بشنید سیندخت ازو گشت باز
همی مژده دادش به دیدار زال
سوی کام دل نیز بشتافتی
بدو گفت رودابه ای شاه زن

من از خاک پای تو بالین کنم
ز فرمانت آرایش دین کنم
(فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۵۷)

آگاهی دقیق از موقعیت ابتدایی مددجو و انجام اقدامات لازم بر اساس آن

محور اصلی مددکاری فردی، مفهوم «شخص در موقعیتش» است که یک ترکیب سه جزئی از شخص، موقعیت، و واکنش متقابل بین این دو است (ر.ک: پیکارد، ۱۳۷۳: ۱۲۷). به عبارت دیگر، مددکار باید ارتباطی چندسویه میان مددجو و موقعیتی که در آن قرار دارد، برقرار کند و با مدیریت کنش و واکنش آن فرد، زمینه‌های لازم را برای برون‌رفت وی از موقعیت کنونی فراهم کند. بنابراین، «توانمندسازی به معنای افزایش میزان اختیار و اقتدار فرد برای انتخاب منابع و اعمال نظر در تصمیماتی است که زندگی او را تحت تأثیر قرار می‌دهند. توانمندسازی موجب افزایش اعتماد به نفس و ظرفیت افراد در تصمیم‌گیری‌ها می‌شود» (Payne, 2005: 118). مددکار در این مورد سعی می‌کند در جریان مشکل‌گشایی، موانع موجود بر سر راه مددجو را تا حد امکان رفع کند. او برای تحقق این هدف مهم، از مهارت‌های شخصی خود و نیز، تلاش-های مددجو کمک می‌گیرد. این موانع می‌تواند در محیط اطراف و یا در اشخاص مربوط به مددجو وجود داشته باشد.

در داستان زال و رودابه، پهلوان ایرانی با همه توانایی‌های جسمانی، در بخشی از داستان به یاری دیگران نیاز پیدا می‌کند. این امر بدان معناست که همه انسان‌ها در مقاطعی از زندگی خود با بحران‌هایی مواجه می‌شوند که برای برون‌رفت از آن باید از دیگران درخواست کمک کنند. زال عشق رودابه را در وجود خویش احساس کرده و دلبستگی به این دختر را عمیقاً درک می‌کند، اما شرایط به گونه‌ای رقم می‌خورد که امکان وصلت از او سلب می‌شود. در نتیجه، پهلوان به درماندگی و استیصال می‌رسد و دیگر نشانی از آن همه پهلوانی و دلاوری نیست. او به مثابه انسانی ضعیف است که به حضور فرد دیگری برای رهاشدن از این وضعیت نامطلوب نیاز دارد. زال در برزخ منطق و عاطفه گرفتار شده و توانایی عبور از این مشکل جانکاه را ندارد. فردوسی، اعتراف زال را در مشکل پیش‌آمده با انعکاس گریه‌ها، رنجوری و استیصال او به خوبی نشان داده است:

چو بر آتش تیز بریان شدم	من از دخت مهرباب، گریان شدم
من آنم که دریا کنار من ست	ستاره شب تیره یار من ست
که بر من بگرید همی انجمن	به رنجی رسیده‌ستم از خویشتن

(فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۰۶)

زال نیک می‌داند که از سویی به دلیل خصومت ریشه‌دار ایرانیان و تورانیان، قادر به برقراری پیوند زناشویی با دختری از نیروهای دشمن نیست و از سوی دیگر، سیما و صورت رودابه دائماً در ذهن او مجسم شده و آرام و قرار از وی می‌رباید. در این اوضاع و احوال نامطلوب، تنها حضور یک میانجی می‌تواند قهرمانی را که از دید روحی مأیوس و صدمه‌خورده است، یاری رساند و او را از این بحران درونی رهایی بخشد. در این وضعیت، فردوسی زنی نامهرسان را وارد جریان روایت می‌کند و امری مهم را برای او تعریف می‌کند. زال نامه خواستگاری از رودابه را به دست زنی می‌سپارد تا این پیام را به مهراب کابلی انتقال دهد. واکنش روحی رودابه به این نامه جالب توجه است. او که به واسطه دوری از معشوق، افسرده و نالان شده، با دیدن این پیک و آگاه‌شدن از متن نامه، جانی دوباره می‌یابد. فردوسی روایت می‌کند که پیک زن (دلاله) ارتباط نزدیکی با رودابه داشته و از نزدیکان او بوده است؛ زیرا پس از رسیدن به دربار و ملاقات با رودابه، برخوردار صمیمانه با شاهدخت دارد و به او مژده شادی می‌دهد و سپس، به شرح ماوقع می‌پردازد. این زن با آگاهی دقیق از موقعیت کنونی رودابه (مددجو) و درک شرایط نامناسب روحی و جسمی وی، سعی می‌کند تعادلی میان شخص و موقعیت موجود پدید آورد و او را از جمود و ایستایی رهایی بخشد. بنابراین، پیوند میان این دو زن، ژرف‌تر از رابطه عادی یک شاهدخت و نامهرسان است و ابعاد گسترده‌تری را دربر می‌گیرد. این زن از جزئیات ماجرای عشق‌ورزی رودابه و زال اطلاع دارد، در حالی که بسیاری از نزدیکان دخت مهراب، از جمله سیندخت از این موضوع بی‌خبر هستند. طبق روایت فردوسی، سیندخت از حضور این زن در دربار اطلاع نداشته و با دیدن وی شگفت‌زده و پراسان شده است. این توصیف نشان از آن دارد که از قبل، روابطی پنهانی میان زن نامهرسان و رودابه برقرار بوده و این دو درباره مسائل گوناگون با هم مذاکره و مشورت کرده‌اند.

سبک، پاسخ نامه زن را سپرد	زن از پیش او بازگشت و ببرد
به نزدیک رودابه آمد چو باد	بدین شادمانی ورا مژده داد
پری روی بر زن درم برفشانند	به کرسی زرپیکرش برنشانند
یکی شاره سربند پیش آورید	شده تار و پود اندرو ناپدید
همه پیکرش سرخ‌یاقوت و زر	شده زر همه ناپدید از گهر
یکی جفت پرمایه انگشتی	فروزنده چون بر فلک مشتری

فرستاد نزدیک دستان سام
زن از حجره آنگه به ایوان رسید
زن از بیم او گشت چون سندروس
پر اندیشه شد جان سیندخت از وی
زمان تا زمان پیش من بگذری
به حجره درآیی به من ننگری
بسی داد با آن درود و پیام
نگه کرد سیندخت او را بدید
بترسید و روی زمین داد بوس
به آواز گفت از کجایی بگوی
(همان: ۲۱۲-۲۱۱)

سیندخت (مادر رودابه) صراحتاً به بی‌خبری خود از ماجرای عشق و عاشقی رودابه و زال اشاره می‌کند و از دختر، خواهان توضیحاتی در این باره می‌شود. او که نسبت به روابط نزدیک رودابه و دلالة مشکوک شده است، حقیقت ماجرا را از دخترش جويا می‌شود. «سیندخت با هوشیاری مادرانه خود از رفت‌وآمد کنیزی در کاخ به اندیشه فرومی‌رود ... پس از آن، رودابه را نزد خود می‌خواند و از وی می‌خواهد تا راز دل به مادر بگوید» (مهدب، ۱۳۷۴: ۴۴). بنابراین، زن نامهرسان به اسراری آگاهی داشته که دیگران از آن بی‌خبر بوده‌اند. مادر درباره این زن و نیز، مردی که سخن از او در میان است، سؤالاتی می‌پرسد تا بر کلیت ماجرا واقف شود و بر اساس اطلاعاتی که به دست می‌آورد، واکنش لازم و مقتضی را بروز دهد. سیندخت پرسش‌هایی را درباره رودابه و زال مطرح می‌کند تا در جریان جزئیات این ماجرای سر به مهر قرار گیرد. سیندخت از این پس، نقشی محوری در شکل‌گیری ماجراها و پیشبرد فرآیند روایت دارد؛ زیرا می‌تواند بر پایه دانسته‌های خود که از رودابه کسب کرده است، اقداماتی لازم و بایسته انجام دهد و شرایط را آن‌طور که دخترش در نظر دارد، رقم زند و بحران را به خوبی مدیریت کند.

ستمگر چرا گشتی ای ماهروی
که این زن ز پیش که آید همی
سخن بر چه سانست و این مرد کیست
همه رازها پیش مادر بگوی
به نزدت ز بهر چه آید همی؟
که زیبای سربند و انگشتی‌ست
(فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۱۴)

رودابه ابتدا به حضور و نقش زن نامهرسان در ماجرای عشق‌ورزی‌اش با پهلوان ایرانی اشاره می‌کند. از دید او، این زن در حل و فصل مشکلات پیش‌آمده عملکرد برجسته‌ای داشته است. با این توصیف، رودابه به کیفیت رفتار سیندخت با آن زن اعتراض کرده و برخورد خشونت‌بار مادرش را نکوهش می‌کند. عدم اطلاع مادر از کنه وقایع در بدو امر، منجر به انجام چنین

واکنشی شده است. در حالی که در ادامه داستان و با افزایش گستره آگاهی سیندخت، سیمایی همراه با خردمندی، بردباری و تدبیر از وی بروز می‌یابد.

فرستاده را داد بسیار چیز	شنیدم همه پاسخ نامه نیز
به دست همین زن که کندیش موی	زدی بر زمین و کشیدی بروی
فرستاده آورنده نامه بود	مرا پاسخ نامه آن جامه بود
فروماند سیندخت از آن گفتگوی	پسند آمدش زال را جفت اوی

(همان: ۲۱۵-۲۱۴)

ارزیابی درست نیاز مددجو و اطرافیان او

یکی از ویژگی‌های برجسته هر مددکار فردی، بهره‌مندی او از قدرت تشخیص بالاست. منظور از تشخیص، «شناخت و ارزیابی ماهیت مشکل با چگونگی شخصیت مددجو، کارکرد و منابع درونی و بیرونی او و نیز، امکانات کمک‌رسانی [است] که وجود دارد» (پرلمن، ۱۳۵۳: ۱۹۳). در این زمینه باید به ذهن مددکار رجوع کرد و به این موضوع اندیشید که مددکار اجتماعی چگونه بر دیگران اثر مطلوب می‌گذارد و چگونه از کردارها و وضعیت محیطی تأثیر می‌پذیرد؟ (ر.ک: Casimir & Ejiofor, 2013: 76) اگر مددکار کم‌تجربه، نیاز را غیرواقعی تعریف کند، مشکل نیز به صورت غیرواقعی منعکس خواهد شد و این آغازی برای یک خطای نابخشودنی است. نیاز واقعی پدیده‌ای است که در صورت عدم ارضاء، بر کارکرد فرد در زندگی فردی و اجتماعی او اثر سوء می‌گذارد (ر.ک: سام‌آرام، ۱۳۷۳: ۳۲). مددکار موفق، سعی می‌کند بدون پیش‌داوری و شتاب‌زدگی، ماهیت این نیازها را بررسی کند و با نظر داشت محیطی که مددجو در آن قرار دارد و نیز، شناسایی اطرافیان او، روشی منطقی و پربازده را برای برون-رفت مددجو از بحران‌های جزئی و کلان برگزیند.

یکی از کارکردهای اصلی و محوری سیندخت در داستان، دلاله و میانجی بودن اوست که ناخواسته و به صورت اتفاقی به وجود می‌آید. فردوسی با برجسته کردن نقش این زن، روند داستان و روایت را به طور کلی دگرگون کرده است. «[زنان شاهنامه] گاهی چنان تأثیرگذارند که نجات‌دهنده تخت شاهی و دودمان هستند و حکم سفیر را در دربار به عهده می‌گیرند، مانند سیندخت» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۱: ۲۴). منوچهر و سام با شنیدن قصد زال مبنی بر ازدواج با دختر مهرباب کابلی، این موضوع را برنامه‌ریزی دشمن برای ضربه‌زدن به ایران‌شهر تلقی می‌کنند و در اقدامی پیشگیرانه، برای حمله به کابل آماده می‌شوند. سیندخت با شنیدن این خبر و

وخامت پیدا کردن اوضاع، با هماهنگی مهراب، برای حل مشکل پیش آمده داوطلب شده و به همراه هدایای بسیار و بتان زیبارو راهی دربار سام می شود تا با او مذاکره کند و جنگ و تقابل را به صلح و آشتی دو سرزمین بدل نماید. گفتگوی میان این دو جالب توجه است. سیندخت با هنرمندی تمام، نقاط قوت پهلوان ایرانی را برجسته می کند و بر خردمندی و دانش اندوزی او تأکید می ورزد تا حسن نیت خود را در بدو امر نشان دهد. سیندخت، سام را ممیزه میان خوبی و بدی می خواند و بر دین گستری او در عالم صحنه می گذارد. سپس، با خطاکار خواندن همسر خود (مهراب کابلی)، عملاً حق را به ایرانیان می دهد و موضع دفاعی را برمی گزیند و همه مردم کابل را مطیع و منقاد وی می شمارد. سیندخت با ارزیابی درست و دقیق موقعیت پیش آمده، مانع شدت گرفتن اختلافات می شود و با بیانی آراسته، سام را از جنگ و پیامدهای ناشی از آن برحذر می دارد. بنابراین، سیندخت با کنشگری هدفمند خود، کابل را از بروز بحران سیاسی و نظامی می رهاوند و موانع ایجاد خصومت میان دو قوم را از میان برمی دارد و آن را به فرصتی برای تقویت دوستی ها بدل می کند.

چنین گفت سیندخت با پهلوان	که با رای تو پیر گردد جوان
بزرگان ز تو دانش آموختند	به تو تیرگی ها برافروختند
به مهر تو شد بسته دست بدی	به گرزت گشاده ره ایزدی
گنهکار گر بود مهراب بود	ز خون دلش دیده سیراب بود
سرب بی گناهان کابل چه کرد	کجا اندر آورد باید به گرد
همه شهر زنده برای تواند	پرستنده و خاک پای تواند
ازان ترس کو هوش و زور آفرید	درخشنده ناهید و هور آفرید
نیاید چنین کارش از تو پسند	میان را به خون ریختن درمبند

(فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۴۱)

افزون بر این، سیندخت با طرز بیان خود، رضایت سام را برای ازدواج زال و رودابه جلب می کند و با درایتی مثال زدنی، ایران و کابل را از وقوع بحرانی عظیم می رهاوند. «برخلاف مردان، همه زنان بیگانه ای که با ایرانی پیوند می کنند، از صفات عالی انسانی برخوردارند» (اسلامی ندوشن، ۱۳۴۹: ۱۲۰) که سیندخت نمونه بارز چنین زنانی به شمار می رود. خویشکاری اصلی سیندخت به عنوان یک دلاله، محدود به برقراری پیوندهای عاشقانه نمی شود و دربرگیرنده مسائل اجتماعی و سیاسی است. در صورتی می توان به چنین جایگاهی دست یافت و به عنوان

سفیر عشق و سیاست حضوری برجسته داشت که فرد مذکور از شخصیتی کمال‌یافته و خودشکوفای بهره‌مند باشد و به واسطهٔ تکیه بر تجربه و خردمندی و ... موقعیت‌هایی را که در آن قرار می‌گیرد، تحلیل کند و با تشخیص بهترین راهکار، آن را به طرف مقابل انتقال دهد. سیندخت در داستان زال و رودابه این‌گونه عمل کرده است. او از سوی مهراب کابلی از اختیار کامل برای مذاکره با طرف ایرانی برخوردار است و پیمانی دوستانه با سام منعقد می‌کند. او پس از آنکه موانع خصومت میان دو قوم را رفع می‌کند، به خویشکاری دیگر خود می‌پردازد و ماجرای عاشقی زال و رودابه را مطرح می‌کند. سیندخت ضمن آگاهی از اختلافاتی که بین این دو زوج وجود دارد، بر وجوه اشتراک تأکید می‌کند و با بیانی گیرا، فواید برقراری این پیوند را شرح می‌دهد، به طوری که سام در برابر این نظرات اظهار خرسندی می‌کند. در سایهٔ فن سخنوری این زن، سام کینه‌های دیرین را از یاد می‌برد و نسبت به کابلیان، به ویژه رودابه ابراز محبت و اعتماد می‌کند. بنابراین، سیندخت پس از ارائهٔ نقشی کارآمد و مطلوب در سطح فراشخصی و اجتماعی (برقراری صلح میان ایرانیان و کابلیان)، گام‌هایی اثرگذار برای حل موانع پیش‌روی دو عاشق رنجور و نیازمند یاری برمی‌دارد و رضایت پدر زال را - که برای رسمیت یافتن پیوند زناشویی محوری بوده است - به دست می‌آورد.

چنین داد پاسخ که پیمان من	درست‌ست اگر نگسلد جان من
تو با کاول و هرکه پیوند تُست	بمانید شادان‌دل و تندرست
بدین نیز، همداستانم که زال	به گیتی چو رودابه خواهد همال
شما گرچه از گوهری دیگرید	همان تاج و اورنگ را درخورید ...
لب سام، سیندخت پرخنده دید	همه بیخ کین از دلش کنده دید

(فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۴۲)

سام ضمن آنکه بر نقش مددکارانهٔ سیندخت در سامان دادن به اوضاع تأکید می‌کند، در ارتباط با شخصیت این زن هیچ بدگمانی به خود راه نمی‌دهد و بر شایستگی او صحنه می‌گذارد. سیندخت از سوی حاکم کابل نزد سام می‌آید تا پیمان دوستی با او منعقد کند و راه‌حلی برای مشکلات پیش‌آمده میان دو کشور پیشنهاد نماید. بنابراین، سام به عنوان نمایندهٔ ایرانیان، نقش سیندخت را به عنوان میانجی و دلاله برای عبور از بحران‌های سیاسی و عاطفی به وجودآمده می‌پذیرد و حاضر به گفتگو و مذاکره با او می‌شود. یکی از دلایل اصلی پذیرفته‌شدن سیندخت از سوی سام، اطمینان پهلوان ایرانی به شناخت درست این زن از وقایع است. به عبارت دیگر،

سام باور دارد که حضور سیندخت برای پایان بخشیدن به خصومت‌ها و ابهامات کینه‌افزا میان دو قوم مؤثر است و افزون بر این، می‌تواند در برقراری پیوندهای زناشویی میان زال و رودابه، سودمند باشد. با این پیش‌فرضی که پهلوان ایرانی نسبت به سیندخت دارد، با او وارد گفتگو می‌شود و طبیعتاً نتیجه‌ای مطلوب به وجود می‌آید. فردوسی در ابیات ذیل، نگاه مطلوب سام را نسبت به سیندخت منعکس می‌کند و می‌گوید:

چنین گفت کآمد ز کاول پیام	پیمبر زنی بود سیندخت نام
ز من خواست پیمان و دادم زبان	که هرگز نباشم برو بدگمان
ز هر چیز کز من به خوبی بخواست	سخن‌ها بر آن بر نهادیم راست
نخست آنکه با شاه زاولستان	شود جفت خورشید کاولستان
دگر آنک زی او مهمان شویم	بران دردها پاک درمان شویم
فرستاده‌ای آمد از نزد اوی	که شد ساخته کار فرزند اوی

(همان: ۲۶۰)

در فرجام داستان، فردوسی از رضایت قلبی سام که با دیدن رودابه حاصل شده است، سخن می‌گوید. پس از آنکه، پور نریمان به ماهیت واقعی رودابه و شایستگی او برای همسری زال پی می‌برد و از این مطلب که «رودابه نماد زنانه زال در عالم ناخودآگاه است» (محمودی و خادمی، ۱۳۹۶: ۷۹) و موجب تعالی وی می‌شود، اطمینان پیدا می‌کند، جشنی باشکوه برپا می‌دارد و به واسطه این پیوند خجسته، پادشاهی را به زال واگذار می‌کند و از کشورداری کناره می‌گیرد و اندکی بعد، با به دنیا آمدن رستم، مسیر حماسه و روایت شاهنامه دگرگون می‌شود و کیفیتی دیگر می‌یابد. رستم شکوه و اقتدار ایران و ایرانیان را ارتقا می‌بخشد و دشمنان را منکوب می‌کند و همه این دستاوردها به واسطه میانجیگری و خویشکاری سنجیده و بهنگام زنی به نام سیندخت عینیت می‌یابد. این زن ضمن آنکه، با تلاش‌های خود، زمینه‌ساز خروج زال و رودابه از بحرانی شخصی و عاطفی می‌شود، بسترهای لازم را برای زاده‌شدن پهلوانی فراهم می‌آورد که نقشی مؤثر و پویا در آینده ایرانیان و حتی مردم کابل دارد. در مجموع، فردوسی برای این زن، نقشی فراجنسیتی و متفاوت با هنجارهای معمول جامعه آن زمان تعریف می‌کند و با پرداختن به جزئیات کنشگری‌های سیندخت، الگویی مناسب از زنان شایسته و جریان‌ساز ارائه می‌دهد.

چو سیندخت و مهرباب و پیوند خویش	سوی سیستان ره گرفتند پیش
برفتند شادان‌دل و خوش‌منش	پراز آفرین لب ز نیکی دهش

چنان شاد و خندان و گیتی‌فروز
برون برد لشکر به فرخنده‌فال
درفش خجسته برافراشت سر

رسیدند پیروز در نیمروز
سپرد آن زمان پادشاهی به زال
سوی گرگساران شد و باختر

(فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۶۴)

نتیجه‌گیری

یکی از مهم‌ترین نتایج این مقاله بازنمایی نقش زنان به ویژه سیندخت در شکل‌دهی به جریان روایت بوده است. به این معنا که اگر تلاش این زن برای ایجاد رابطه مبتنی بر گفتگو و صلح با ایرانیان به ویژه سام نبود، بی‌تردید آتش جنگ میان ایرانیان و کابلیان برافروخته شده و عاشقانه زال و رودابه به یک تراژدی بدل می‌گردید و جان بسیاری از بین می‌رفت و خون بی‌گناهان بر زمین می‌ریخت. فردوسی در لایه‌های زیرین این داستان، نقش زنان را در جهت‌دهی به رویدادهای اجتماعی و سیاسی در قالب داستانی عاشقانه تبیین کرده است. او با تکیه بر نقش میانجیگری زنانه، این باور را در مخاطبان خود تقویت کرده است که زنان هم می‌توانند به موازات مردان در سمت‌وسو بخشیدن به جریان‌های گوناگون، مؤثر عمل کنند. سیندخت (بیشتر) و زن نامه‌رسان (کمتر)، نماد و مصداق زنانی پویا و کنش‌مند هستند که فضای مردسالار حماسه ایرانی را تا حدودی تعدیل نموده و نقش محوری زنان را برجسته کرده‌اند. سیندخت با درک و دریافت دقیق مشکلات در حال وقوع که جنبه‌ای عاطفی و اجتماعی دارند، وارد میدان می‌شود و با آسیب‌شناسی درست، درصدد برقراری ارتباط با منشأ این درگیری‌ها و بحران‌های بینافردی و بیناقومی برمی‌آید. او با سام وارد مذاکره می‌شود و با جسارت و زیرکی قابل تحسین، ضمن آنکه نظر پهلوان را برای برقراری صلح میان ایرانیان و کابلیان جلب می‌کند، زمینه‌های لازم را برای ازدواج زال و رودابه فراهم می‌آورد. بنابراین، سیندخت در نقش یک میانجی و مددکار عمل کرده است. مهم‌ترین نتیجه‌ای که میانجیگری سیندخت در داستان زال و رودابه برجای می‌گذارد، به دنیا آمدن رستم و به تبع آن، ترقی و کمال جریان حماسه و روایت ایرانی و نیز، چیرگی قوم و تبار ایرانی بر دشمن دیرینه تورانی است که در سایه تدبیر و هوشمندی سیندخت و ارتباط‌گیری درست او با طرفین درگیر حاصل می‌شود و با از بین بردن عوامل بروز جنگ و خون‌ریزی، صلح و آشتی را در مرزهای ایران و کابل پایدار می‌سازد. تفاوت اصلی سیندخت با دلالت‌های دیگر که در گستره ادبیات کلاسیک فارسی نمود یافته‌اند در این است که او افزون بر میانجیگری میان عاشق و معشوق و تحقق وصال آن‌ها، در کنش‌های

اجتماعی و سیاسی نیز، چنین نقشی را به خوبی ایفا کرده و باعث خنثی شدن فتنه جنگ و آشوب شده است. به عبارت دیگر، او به عنوان یک مددکار، شناخت درستی از مشکلات و موانع اجتماعی و فردی موجود به دست آورده و در گام بعدی، با نظرداشت اولویت هر کدام از این موانع، به حل و فصل آن پرداخته است. وجه اجتماعی و سیاسی نقش دلالة در پژوهش‌های ادبی نادیده گرفته شده و یا کمتر بدان پرداخته شده است. این در حالی است که اشاره به این نقش در ارائه سیمایی دقیق و مبتنی بر واقعیت از زنان در حماسه‌های فارسی به ویژه شاهنامه، مؤثر است و نقش این قشر از جامعه را در شکل‌گیری رویدادهای سیاسی و اجتماعی جلوه‌گر می‌سازد.

منابع

کتاب‌ها

- آقابخشی، حبیب (۱۳۹۳) *فضازدایی (نقش میانجی مددکار اجتماعی در حل اختلاف غیر دادگاهی)*، تهران: جامعه‌شناسان.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۴۹) *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*، تهران: توس.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۱) *چهار سخن‌گوی وجدان ایران؛ فردوسی، مولوی، حافظ و سعدی*، تهران: قطره.
- پرلمن، هلن هریس (۱۳۵۳) *مددکاری اجتماعی*، ترجمه پریوش منتخب، تهران: انقلاب اسلامی.
- پیکارد، بتی جی (۱۳۷۳) *مقدمه‌ای بر مددکاری اجتماعی؛ مبانی اولیه*، ترجمه منیرالسادات میربها و اکبر بخشی‌نیا، رودهن: دانشگاه آزاد اسلامی رودهن.
- دابلیومافت، مری و بی‌اشفورد، خوزه (۱۳۹۳) *اصول و مبانی مددکاری اجتماعی*، ترجمه خدیجه‌السادات غنی‌آبادی، تهران: آوای نور.
- دانش‌نامه جهان اسلام* (۱۳۹۳) به کوشش غلامعلی حدادعادل، تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی.
- زاهدی‌اصل، محمد (۱۳۹۰) *مبانی مددکاری اجتماعی*، چاپ ششم، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- سام‌آرام، عزت‌الله (۱۳۷۳) *مددکاری گروهی (کار با گروه)*، تهران: علم.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۶) شاهنامه، به تصحیح جلال خالقی مطلق، نیویورک: Bibliotheca Persica. مهذب، زهرا (۱۳۷۴) داستان‌های زنان شاهنامه، تهران: قبله.

مقالات

آقابخشی، حبیب و نوبخت، ناهید. (۱۳۸۴). نظریه نقش میانجی در مددکاری اجتماعی. نشریه مددکاری اجتماعی، ۵(۲۲)، ۵-۹.

ابن‌الدین، محمدرضا (۱۳۹۱) مشکلات و روش تشخیص مشکل در مددکاری فردی. مجله دانشکده علوم انسانی، ۱۴(۵۹)، ۷۹-۹۸.

تشکری، منوچهر، قاسمی‌پور، قدرت، محمدحسینی صغیری، زهرا. (۱۳۹۶). شخصیت دایه و دلاله در داستان‌های شفاهی و رسمی. دوماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه، ۵(۱۶)، ۱۰۹-۱۳۶. مباشری، محبوبه. (۱۳۸۹). بررسی سیمای عجوزه در ادب فارسی. مجله مطالعات زنان، ۲۵(۲)، ۵۹-۸۶.

محمدی، هاشم. (۱۳۸۰). نقش دایه‌ها در داستان‌های عاشقانه ایرانی. مجله کیهان فرهنگی، ۱۸۱(۱)، ۶۲-۶۴.

محمودی، مریم و خادمی، احمد. (۱۳۹۶). بررسی تطبیقی- تحلیلی اسطوره زال و رودابه با اسطوره‌های ایرانی و مصری. فصل‌نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)، ۹(۳۴)، ۵۹-۸۵.

منابع لاتین

Casimir, A & Ejiofor, S. (2013). The philosophical exposition of the mind of the social worker: Issues and questions on the African environment. *open journal of social science*, 6(1), 73-80.

Payne, M, (2005) *modern social work theory*, London: publishing London.

Walsh, K & Gordon, J. (2008). Creating an Individual Work Identity. *scholarship.sha.cornell.edu/articles*, 316-285.

Yueh-Ching Ch. (2003). social workers involvement in Taiwan's 1999 earthquake disaster aid. *journal of social work and society*, 1(1), 124-143.

References

Books

Aghabakhshi, Habib (2014) *Decriminalization (the mediating role of social workers in non-judicial dispute resolution)*, Tehran: Sociologists.

Encyclopaedia of Islamic World (2013) by Gholam Ali Haddad-Adel, Tehran: Islamic Encyclopaedia Foundation.

Eslami Nadushan, Mohammad Ali (1970) *Life and Death of Pahlavans in Shahnameh*, Tehran: Tus.

Eslami Nadushan, Mohammad Ali (2002) *four spokesmen of Iran's conscience; Ferdowsi, Molavi, Hafez and Saadi*, Tehran: Qatr.

Ferdowsi, Abulqasem (1987) *Shahnameh*, edited by Jalal Khaleghi-Mutalaq, New York: Bibliotheca Persica.

Mehzeb, Zahra (1995) *Shahnameh women's stories*, Tehran: Qibla.

Perlman, Helen Harris (1974) *Social work*, translated by Periyush Muntab, Tehran: Islamic Revolution.

Pickard, B.J. (2013) *An introduction to social work; Basic Basics*, translated by Munir Alsadat Mirbha and Akbar Bakhshnia, Roudhen: Islamic Azad University of Roudhen.

Sam-Aram, Ezzat-Allah (1994) *Group assistance (working with groups)*, Tehran: Alam.

W. Moft, Mary and B. Ashford, Jose (2013) *Principles and Basics of Social Work*, translated by Khadija Al-Sadat Ghani-Abadi, Tehran: Avai Noor.

Zahedi Asal, Mohammad (2018) *Basics of social work*, 6th edition, Tehran: Allameh Tabatabai University.

Articles

Aghabakshi, Habib and Nobakht, Nahid. (2005). The theory of mediator role in social work. *Journal of social work*, 5(22), 5-9.

Ibn Al-Din, Mohammad Reza (2012) Problems and method of problem diagnosis in individual assistance. *Journal of Faculty of Human Sciences*, 14(59), 98-79.

Mahmoudi, Maryam and Khademi, Ahmed. (2016). A comparative-analytical study of Zal and Rudaba myth with Iranian and Egyptian myths. *Scientific Quarterly of Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda)*, 9(34), 85-59.

Mohammadi, Hashem. (2001). The role of nannies in Iranian love stories. *Cultural cosmos magazine*, (181), 62-64.

Steward, beloved. (2010). Studying the image of Ajouzeh in Persian literature. *Journal of Women's Studies*, 8(25), 59-86.

Takshari, Manouchehr, Ghasemi-pour, Ghadrat, Mohammad Hosni Saghiri, Zahra. (2016). Nanny and broker character in oral and official stories. *Bimonthly Journal of Popular Culture and Literature*, 5 (16), 109-136.

Latin References

Casimir, A & Ejiofor, S. (2013). The philosophical exposition of the mind of the social worker: Issues and questions on the African environment. *open journal of social science*, 6(1), 73-80.

Payne, M, (2005) *modern social work theory*, London: publishing London.

Walsh, K & Gordon, J. (2008). Creating an Individual Work Identity. scholarship.sha.cornell.edu/articles, 316-285.

Yueh-Ching Ch. (2003). social workers involvement in Taiwan's 1999 earthquake disaster aid. *journal of social work and society*, 1(1), 124-143.

Scientific Quarterly of Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts
(Dehkhoda)

Volume 14, Number 54, Winter 2022, pp. 173-193

Date of receipt: 9/7/2020, Date of acceptance: 19/10/2020

(Research Article)

DOI: [10.30495/dk.2022.697630](https://doi.org/10.30495/dk.2022.697630)

۱۹۳

Investigating and Analyzing the Role of the Dealer in the Story of Zal and Roodabeh from Ferdowsi's Shahnameh with an Approach to Social Work

Farrokhroo Shahabi¹, Dr. Reza Ashrafzadeh², Dr. Betul Fakhreslam³

Abstract

In rich and epic texts, there is a broker or mediator who guides the main characters in the face of difficulties and promotes their growth in physical and psychological dimensions. In today's world, this role is intended for helpers in their daily lives. The key to resembling brokers and helpers is helping people in need. This study, which uses library resources and a descriptive-analytic approach, explores the role of Zale and Roodabeh in Ferdowsi's Shahnameh, with an approach to Sindhokht's personality and the theoretical foundations of individual assistance. The results of the research show that the main mission of Sindhokht in the story is to ensure the connection between Zal and Roodabeh and to provide the necessary background for the birth of Rostam and the direction of the epic path. He has also prevented the formation of a bloody battle between the Iranians and the Kabulis, with a detailed personality and the pathology of the problem and crisis. In this story, the reinterpretation of the Siddiqui relatives illustrates the significant presence of women in transgender and social currents. Sindhokht represents a dynamic and influential woman in organizing interpersonal and social relationships. In addition to Sindhokht, another woman at the beginning of the story brings Zal and Rudaba together and ties them together.

Key Words: Ferdowsi's Shahnameh, Zal and Roodabeh, personal assistance, broker, mediation, Sindhokht.

¹ . PhD student Department of Persian Language and Literature, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran. farrokhroo.shahabi.n@gmail.com

² . Professor of the Department of Persian Language and Literature, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran. (Corresponding author) dreza.ashrafzadeh@gmail.com

³ . Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Neyshabor Branch, Islamic Azad University, Neyshabor, Iran. bt_fam12688@yahoo.com

